

نسی‌گرا نیست و از قضا نسبی‌گرایی را واجد خطاهای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مهمی می‌داند. از نظر برگر، نسبی‌گرایان سیاست و جامعه را از هر حقیقت اخلاقی‌ای تهی می‌کنند. در مقابل نسبی‌گرایان، او با بنیادگرایان نیز که ایندولوژی‌های رادیکال‌شان را حقیقت نام تلقی می‌کنند، اختلاف دارد و می‌گوید، اگر خطر نسبی‌گرایی تردید بیش از حد است، خطر بنیادگرایی هم کمبود تردید است. او در میانه راهی، میان این دو الگو است. طبق نظر برگر، دشواری‌های نیل به حقیقت نمی‌تواند دلیلی قانع‌کننده برای انکار وجود آن و نسبی‌گرایی باشد و در عین حال پاسخی موجه است به بنیادگرایی که حقیقت را سهل‌الوصول تلقی می‌کند. با این تفاسیر او از «سیاست میانه‌روی» دفاع می‌کند و به همین واسطه بی‌دلیل نیست که او جمله‌گفته: «اگر آن تردیدهای مان را نداشتیم، چگونه بدان یقین می‌آورد. از نظر برگر، سیاست میانه‌روی، سیاستی است در میانه یقین و تردید که فقط در چارچوب‌های دموکراتیک قابلیت حیات دارد. از این منظر، دموکراسی اولویت نخست سیاست میانه‌روی در جهان معاصر است و حفظ و بسط آن، ضرورتی دوجندان برای ایجاد فضاهای مداراجوییانه دارد. این سخن برگر شباهتی نیز دارد به ایده ریچارد رورتی درباره «اولویت دموکراسی بر فلسفه» که کتابش چنین آغاز می‌شود: «تاماس جفرسون وقتی می‌گفت: «اگر همسایه من بگوید که بیست خدا هست یا خدایی نیست، آزاری به من نمی‌رسد»، حال و هوای کلی سیاست لیبرالی آمریکا را مشخص کرد. نمونه و مثال او کمک کرد که این اندیشه محترم شمرده شود که می‌توانیم سیاست را از اعتقادات مان درباره چیزهای بسیار مهم جدا کنیم؛ یعنی اینکه اعتقادات مشترک میان شهروندان درباره چنین چیزهای مهمی برای داشتن جامعه‌ای دموکراتیک، ضروری و اساسی نیستند.»

برمی‌شمارد. تصدیق کارکردی اما مطابق الگوهای لیبرالی چندفرهنگی، تفاوت را شرط لازم بالیدن و رشد آدمی و معنادارنده به خودمختاری انسان تلقی می‌کند. والزر در همین کتاب به پنج رژیم مداراجو در طول تاریخ بشر نیز اشاره می‌کند: اول، امپراطوری‌های چندملیتی (از روم و ایران تا عثمانی) که موفق‌ترین شیوه ادغام تفاوت و کمک به پیشرفت همزیستی مسالمت‌آمیز است، اما به هیچ‌رو لیبرالی یا دموکراتیک نبود. دوم، جامعه بین‌المللی، سوم، رژیم پیوندی که از پیوند دو یا سه ملیت یا اجتماع دینی و قومی پدید می‌آید و البته گاه می‌تواند مانند نمونه یوگسلاوی و لبنان به بحران‌هایی جدی نیز کشیده شود، چهارم، دولت‌ملت‌ها یا جوامع و کشورهای برسازنده جامعه بین‌المللی که در اشکال لیبرال و دموکرات خود در برابر اقلیت‌ها مداراجویی پیشه می‌کند و پنجم، جوامع مهاجرپذیر امروزی.

▼ اهمیت دموکراسی در مدارا

از جمله مهم‌ترین اشکالاتی که برخی به مداراجویان و تساهل‌طلبان می‌گیرند این است که آنان را «نسبی‌گرا» می‌خوانند و می‌گویند از نظر این گروه، حقیقتی وجود ندارد و همه ارزش‌ها و هنجارها خصلتی موقتی و موقعیتی دارند و بسته به شرایط و زمینه و زمانه هستند؛ وگرنه چگونه می‌شود کسی به حقیقت اعتقاد داشته باشد اما بپذیرد که کسانی متفاوت از حقیقت عمل کند و او با آنها مدارا ورزد؟ نخستین پاسخی که می‌توان به این ایده مخالفان مدارا داد، آن است که باید میان «حق بودن» (to be right) و «حق داشتن» (to have right)، تمایز قائل شد. این تمایز که بنیاد دفاع از حقوق بشر نیز هست، بر این اشعار دارد که هر فرد، صاحب حقوقی است؛ حتی اگر عقیده‌اش از نظر دیگران حق نباشد. پیتر برگر نیز در کتاب «اعتقاد بدون تعصب»، پاسخی در خور تأمل به این موضوع داده است. او البته



**پادشاه دانمارک در نجات جان یهودیان در زمان جنگ جهانی دوم، نقشی مهم داشت. وقتی بعد از جنگ، یهودیان آمریکا نزد او رفتند و گفتند: «ما آمده‌ایم از شما به خاطر لطفی که در حق مردم ما کردید، تشکر کنیم.» چنین پاسخ داد: «ما کاری نکردیم. هر کاری کردیم برای «مردم خودمان» کردیم.»**

«غیریت» نقش مهمی دارد. اینک شاید استدلال شود که مگر غیر از این است که فاشیسم و کمونیسم نیز با «غیریت‌سازی» از یهودی‌ها و بورژواها، سوخت ماشین کشتار خود را فراهم کردند؟ توضیحی که در اینجا لازم است داده شود این است که بلی، شاید حتی بتوان نظیر آنچه کارل اشمیت در مقاله مفصل و مهم «درباره امر سیاسی» توضیح داده است، سیاست را «تقابل دوست و دشمن دانست، اما آنچه در این میان اهمیتی تعیین‌کننده دارد، نحوه مدیریت این اختلاف‌هاست. از این منظر دموکراسی شکل معتدل، بهینه و قانونمند مدیریت اختلافات، دیکتاتوری شکل تدرانه - ولو در ظاهر قانونمند - مدیریت اختلافات و استبداد شکل دلخواهانه و وابسته به میل شاهانه مدیریت اختلافات در جوامع است. بنابراین می‌توان همانطور که کسانی چون شانتال موفه گفته‌اند، با تبدیل «تضاد» (Antagonism) به «رقابت» (Agonism)، هم اجازه داد گروه‌های مختلف در جامعه حضور داشته باشند و بکوشند ضمن ترویج افکار شخصی و گروهی خود، دیگران را بدان آراء دعوت کنند و هم از غیریت‌سازی رادیکال جلوگیری کرد.

در این تفسیر، از وجود «تکثر» در جامعه گریزی نیست؛ ضمن اینکه تکثر باعث پیشرفت جامعه نیز می‌شود. نکته مهم اما این است که رویای تبدیل «تکثر» به «وحدت» می‌تواند کابوسی بیافریند. این رویا از این ایده جان می‌گیرد که حقیقت در اختیار و انحصار یک فرد یا گروه خاص است و او می‌تواند به اتکالی اتصال به سامانه حقیقت، دوستان و دشمنان را بیابد و صفوف دوستان حقیقت را در برابر دشمنان آن بیاراید و پس از نابودی مخالفان، به تحقق ایده‌های حقیقت‌محور خویش در جامعه بپردازد. چنین دوستان و دشمنانی در این تفسیر، دیگر دو گروه با افکار مختلف نیستند که هر یک از حصه‌ای از حقیقت بهره‌مندند و نمی‌توانند مدعی شناخت مطلق نظام عالم باشند، بلکه در قالب دو گروه کاملاً متضاد «دبوی» و «فرشته» فرض گرفته شده‌اند که راهی میانه برای آشتی میان آنها وجود ندارد. نزاع این دو گروه، یک «بازی حاصل صفر» (Zero-sum game) است که در آن نشانه‌ای از فضایل چهارگانه منش دموکراتیک (همکاری، صداقت، احترام و تساهل) وجود ندارد و خودحق‌پنداران به خود این حق را می‌دهند که با هر حربه‌ای، دشمنان خویش را مرعوب و منکوب کنند.

در این وضعیت، وجود تفاوت و غیریت، بهانه‌ای می‌شود برای «غیریت‌سازی». غیریت امر طبیعی موجود در جامعه انسانی است، اما غیریت‌سازی تلاشی عامدانه برای محصورکردن دشمنان در قالب گزاره‌های بنیادین و توصیف کلی آنها بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های معنادارشان است. کسی که در پی غیریت‌سازی نباشد مرزهای تعلق را فراخ می‌گیرد و می‌کوشد با وجود تفاوت‌ها، بر وجه اشتراک پای بفشارد و کمتر از «ما» و «آنها» سخن بگوید. نمونه‌اش، پادشاه دانمارک که در نجات جان یهودیان در زمان جنگ جهانی دوم، نقشی مهم داشت و وقتی بعد از جنگ، یهودیان آمریکا نزد او رفتند و گفتند: «ما آمده‌ایم از شما به خاطر لطفی که در حق مردم ما کردید، تشکر کنیم»، چنین پاسخ داد: «ما کاری برای «مردم شما» نکردیم. هر کاری کردیم برای «مردم خودمان» کردیم». در مقابل اما برای نازی‌ها، تمام موجودیت و وجود یک یهودی آلمانی میهن‌پرست متخصص، در یهودی‌بودن او خلاصه می‌شد، مگر اینکه او با شدت و حدت به انکار این بخش از هویت خویش بپردازد و یا نفع موقتی نازیسم در آن باشد که با دسته‌ای از آنها که عملکردشان به نفع حکومت توتالیتار است، مماشات کند. این مماشات را اما آیا می‌توان مدارا نامید؟

▼ سخ‌های متفاوت مدارا

مایکل والزر در کتاب «در باب مدارا»، طیفی از حالت‌های مختلف مدارا را با تأکید بر پذیرش تفاوت‌ها در فرهنگ، دین و شیوه زیست بازگو می‌کند. سنخ نخست مدنظر والزر، پذیرش حاکی از تسلیم و رضای تفاوت یا هدف حفظ آرامش و صلح است. نمونه‌ای از این را می‌توان در وضعیت اروپا در آستانه قرارداد وستفالی ۱۶۴۸ دید که در نبردهای بی‌رحمانه و سی‌ساله کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها - که میلیون‌ها نفر را درگیر خود کرد - طرفین به صلح رسیدند. دومین نگرش را والزر، «بی‌اعتنایی بی‌اختیار، بی‌درده‌سر و بی‌خطر» می‌نامد: «هر که خواهد، گویا و هر که خواهد، گوبرو». سومین نگرش، نتیجه نوعی خویش‌تنداری اخلاقی است: «دیگری» حقوقی دارد؛ حتی اگر از آن حقوق به شیوه‌های ناپسندی استفاده کند. سنخ چهارم، بر گشودگی در برابر دیگران و کنج‌کاو و اشتیاق توأم با احترام برای شنیدن و آموختن از آنها دلالت دارد. آخرین نقطه این پیوستار از نظر والزر، «صحه‌گذاری پرشور و شوق بر تفاوت» است. این سنخ خود به دو دسته تقسیم می‌شود: تصدیق زیباشناختی و تصدیق کارکردی. تصدیق زیباشناختی، تفاوت را بازنمودی از گستردگی و گوناگونی آفرینش کردگار یا جهان طبیعت

# شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک

## هوش مصنوعی؛ کاربردها، تکنولوژی و فلسفه

۲۸ بهمن ۱۴۰۲ | هتل المپیک

گالری گردی



بیان‌نشدنی‌ها

جرس / امیرشاهرخ فریوسفی

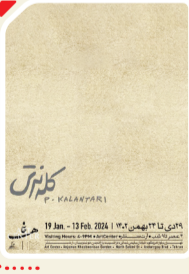
نمایشگاه انفرادی «جرس»، با آثاری از امیرشاهرخ فریوسفی تا جمعه ۲۰ بهمن‌ماه در نگارخانه نگار پابلر جاست. در بیانیه این نمایشگاه به قلم حیدر زاهدی چنین آمده است: «ایده مرکزی نمایشگاه «جرس»، حاصل مذاقه در فضایی بینابینی است. آن چه زبان را بدان راه نیست، اما آدمی را بدان کار هست. «جرس» این بانگی که گاه خبر می‌دهد از گذر کاروان فانی بشر از جهان و هر چه در آن هست، نویی که دیده می‌شود، گاه در صورت اسرافیل و گاهی در سواز آرمیزادگان برای سورچرانی، غم یا بیان آن چه بیان‌پذیر نیست. با تمام این احوال وقتی نمایشگاه «جرس» به «موسیقی» می‌پردازد، ما محق نیستیم ایران امروز را به کلی فراموش کنیم. این درک‌ناپذیرترین و شرح‌نشدنی‌ترین هنرها که فرایی در موسیقی کبیر به آن پرداخته و سهروردی منشأ آن را عالم مثالی می‌داند، در ایران راهی برای بیان چیزی بوده که به سختی امکان بیان می‌یافته است.»



سعی در زنده نگه داشتن امید

مستتر / مریم صلاحی

نمایشگاه انفرادی «مستتر» با آثاری از مریم صلاحی، تا جمعه ۱۲ بهمن‌ماه در گالری عصر برپاست. در بیانیه این نمایشگاه به قلم مریم صلاحی چنین آمده است: «سردرگمی و بلاتکلیفی میان گذشته ناشناخته و ابهامات آینده، دغدغه‌گریزناپذیر نسلی است و همچون اصل هیوط، بر پیشانی‌شان حک شده است. نسل استوار شده تاریخ، از گذشتگانی شکل گرفته و به فرزندی می‌رسد که نظاره‌گران زندگی خویش‌اند؛ به‌سان مترسک‌هایی که بر زمین کاشته شده تا مگر پرنده‌ای بر شاخه‌ای ننگجد و نجنبند. شناخت بنیادی خویش با دین و دیده‌شدن ارتباط مستقیم دارد و انسان با روح سیال و تنش‌های زیستی، زمان زیادی را برای مشاهده سرزمین ناشناخته پیرامونش طی می‌کند تا روزی اگر خوش‌اقبال باشد، به صلح درونی دست یابد و طراوت امید را در روح خود به صلیب نکشد. آثار این مجموعه مصداق دوره زیستی است که نظاره‌گر آن بوده‌ام و با خود گاهی بنیادی سعی در زنده نگه‌داشتن امید به روزگاری آرام و بدون بیم از آینده دارم.»



مروری بر ۶۰ سال آثار نقاش کویر

به یاد پرویز کلانتری / پرویز کلانتری

نمایشگاه آثار زنده‌یاد پرویز کلانتری؛ نقاش، طراح، نویسنده و روزنامه‌نگار، مروری بر ۶۰ سال آثار نقاش کویر از ۲۹ دی‌ماه تا ۲۴ بهمن‌ماه در گالری آرت سنتر به نشانی بلوار اندرزگو، سلیمی شمالی، پلاک ۱۴۵، باغ انجمن خوشنویسان برپاست. در بیانیه این نمایشگاه چنین آمده است: «باد می‌وزد. می‌توانی در مقابلش هم دیوار بسازی، هم آسیاب بادی، تصمیم با توست، زیباترین حکمت دوستی، به یاد هم بودن است، نه در کنار هم بودن. دوست داشتن بهترین شکل مالکیت و مالکیت، بدترین شکل دوست داشتن است. مهم بودن، خوب است ولی خوب بودن، خیلی مهم‌تر است.»

